

Critical Studies in Texts and Programs of Human Sciences,
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)
Monthly Journal, Vol. 22, No. 7, Autumn 2022, 1-21
Doi: 10.30465/CRTLS.2022.8128

A Critical Review of the Book ***History and Theory in Anthropology* by Alan Barnard**

Zeinab Shariatnia*

Hadi Vakili**

Abstract

The book *History and Theory in Anthropology* by Alan Barnard, a leading researcher and author of anthropological studies, especially anthropology in South Africa is among valuable works in the field of anthropology. In this book, he examines the theoretical nature of anthropology throughout history and the views of prominent scholars and thinkers of this science and their comparisons, as well as the rooting of theories and schools of thought presented in the field of anthropology. The purpose of this book is to examine the pioneering views of anthropological studies, evolution in all its dimensions, the theory of disseminators in cultural areas, functionalism and structural functionalism, pragmatic theories, processing, and Marxist views, various aspects of relativism, structuralism and post-structuralism, postmodernist views and recent interpretations. Although this work should be regarded as an overview of anthropological theories and related problems since it lacks the details of theorists, approaches, and ideas, its very briefness of the terms and contents, its conceptual clarity and explanation have been diminished and it requires revisions.

Keywords: Anthropology, Ethnology, Evolutionism, Propagators, Functionalism, Structuralism, Relativism.

* PhD Student in Islamic Mysticism, Institute for Imam Khomeini and Islamic Revolution (IKIR),
Tehran, Iran (Corresponding Author), zeynab.shariatnia@gmail.com

** Associate Professor in Comparative Mysticism, Institute for Humanities and Cultural Studies
(IHCS), Tehran, Iran, drhvakili@gmail.com

Date received: 09-05-2022, Date of acceptance: 30-08-2022



نقدی بر کتاب

History and Theory in Anthropology

(تاریخ و نظریه در انسان‌شناسی)

زینب شریعت‌نیا*

هادی وکیلی**

چکیده

کتاب *تاریخ و نظریه در انسان‌شناسی*^۱ نوشته آلن بارنارد (Alan Barnard)، پژوهش‌گر و نویسنده برجسته مطالعات انسان‌شناختی، به‌ویژه انسان‌شناسی آفریقای جنوبی، ازجمله آثار ارزش‌مند در حیطه انسان‌شناسی است. بارنارد در این کتاب ماهیت نظری انسان‌شناسی را در طول تاریخ و در بین آرای اندیشمندان و متفکران برجسته این علم بررسی می‌کند و ضمن مقایسه آرای اندیشمندان به ریشه‌یابی نظریه‌ها و مکاتب فکری ارائه‌شده در حوزه انسان‌شناسی می‌پردازد. هدف این کتاب بررسی آرای پیش‌گامان مطالعات انسان‌شناسی، تکامل‌گرایی در همه ابعاد آن، نظریه اشاعه‌گران درباره مناطق فرهنگی، کارکردگرایی و کارکردگرایی ساختاری، نظریه‌های عمل‌محور، دیدگاه‌های پردازشی و مارکسیستی، جوانب مختلف نسبی‌گرایی، ساختارگرایی و پس‌ساختارگرایی، دیدگاه‌های پست‌مدرنیسم و تفاسیر اخیر است. این کتاب را باید مروری بر نظریه‌های انسان‌شناختی و مشکلات مرتبط با آن‌ها دانست، اما چون به جزئیات رویکردها و اندیشه‌های نظریه‌پردازان نمی‌پردازد، ایجاز و

* دانشجوی دکتری عرفان اسلامی، پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی (نویسنده مسئول)

zeynab.shariatnia@gmail.com

** دانشیار مطالعات تطبیقی عرفان، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

drhvakili@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۲/۱۹، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۶/۰۸



اختصار عبارات و مطالب کتاب از وضوح مفهومی آن می‌کاهد و توضیح و تکمیل بیش‌تری را می‌طلبد.

کلیدواژه‌ها: انسان‌شناسی، مردم‌شناسی، تکامل‌گرایی، اشاعه‌گران، کارکردگرایی، ساختارگرایی، نسبی‌گرایی.

۱. مقدمه

در عرصه دانشگاهی، انسان‌شناسی (anthropology) رشته‌ای تاحدی جدید در نظر گرفته می‌شود، زیرا پیشرفت آن در قرن نوزدهم و بیستم اتفاق افتاده است. گرچه این رشته در فرانسه و آلمان در قرن هفدهم و هجدهم با نام‌هایی مختلف، مانند مردم‌شناسی (Ethnology)، فولکلور (Volkskunde)، نژادشناسی (Volkerkunde)، استمرار یافت، در کشورهای انگلیسی‌زبان، واژه «انسان‌شناسی» اولین بار در سال ۱۸۰۵ مطرح شد (McGee and Warms 2012: 6). واژه انسان‌شناسی از ریشه یونانی «Anthropos» به معنای انسان و «Logos» به معنای شناخت است و در مجموع به معنای «شناخت/علم به انسان» است (Barnard 2000: 1). به گفته هاولند، پرینس، والرات، و مک‌براید (Haviland 2011: 2)، انسان‌شناسی مطالعه نوع انسانی در همه زمان‌ها و مکان‌هاست. احمد اظهار کرده است که «وظیفه اصلی انسان‌شناسی، مطالعه انسان، این است که ما را قادر سازد تا از طریق درک سایر فرهنگ‌ها خود را درک کنیم» (Ahmed 1986: 13). برخی دیگر از محققان نیز انسان‌شناسی را «... مطالعه علمی انسان‌ها، یعنی انسان‌ها اعم از مرد و زن، از همه رنگ‌ها و شکل‌ها، ماقبل تاریخ، باستانی، و مدرن» تعریف کرده‌اند (Langness 1974: 1). بنابراین، انسان‌شناسی، چنانچه به شکلی بنیادین در نظر گرفته شود، عبارت است از تلاش انسان برای مطالعه و در نتیجه درک خود در همه زمان‌ها و مکان‌ها. برطبق نظر برت، انسان‌شناسی معمولاً مطالعه دیگر فرهنگ‌ها، با استفاده از مشاهده فعال و گردآوری اطلاعات کیفی نه کمی، تعریف شده است (Barrett 1996: 3).

گفتنی است که به‌واقع، نظریه و تاریخ در انسان‌شناسی هم‌پای یک‌دیگر رشد می‌کنند و باهم می‌بالند و همان‌گونه که برخی از پژوهش‌گران تأکید کرده‌اند، تاریخ نظریه‌ها در انسان‌شناسی و تشریح آن‌ها، پیش از هرچیز، تاریخ و تشریح «اندیشه انسان‌شناختی» است که همواره در موجود انسانی تداوم داشته است (فکوهی ۱۳۸۳: مقدمه).

کتاب تاریخ و نظریه در انسان‌شناسی، نوشته آلن بارنارد، از آثار ارزش‌مند در حیطه انسان‌شناسی است. بارنارد در این کتاب ماهیت نظری انسان‌شناسی را در طول تاریخ و درین آرای اندیشمندان و متفکران برجسته این علم بررسی می‌کند و به مقایسه آرای آن‌ها می‌پردازد. این کتاب بیان‌گر تدبیری دقیق و واضح از نظریه انسان‌شناسی است و کوشش مهمی است که با بیان تاریخ انسان‌شناسی، از ابتدا تا دوران پست‌مدرنیسم، مکاتب فکری متعدد و شخصیت‌های مرتبط با آن‌ها را در کنار هم می‌چیند تا سیر تکامل تاریخی این رشته را هم‌راه با چرایی آن درهم آمیزد و در اختیار خواننده قرار دهد.

محدوده مخاطبان این اثر صرفاً افراد متخصص در حوزه علوم اجتماعی و انسان‌شناسی نیست، بلکه دانشجویانی هم که به آگاه‌شدن از ماهیت و تاریخچه کلی انسان‌شناسی، به‌منظور فراگرفتن تصویری کلی از این علم، نیاز دارند می‌توانند از مطالب ارزش‌مند کتاب بهره ببرند. بدین ترتیب، مطالعه کتاب مدنظر برای همه دوست‌داران این علم پیش‌نهاد می‌شود. به‌منظور معرفی و ارزیابی کتاب، این مقاله در پنج بخش سازمان یافته است: شرح حال و آثار مؤلف، گستره موضوعات، ساختار کتاب و گزارش محتوا، روش کتاب، و ارزیابی نهایی (صوری و محتوایی).

۲. شرح حال و آثار مؤلف

آلن بارنارد انسان‌شناس برجسته‌ای است که در ایران، به دلیل جای خالی ترجمه‌های آثار او، شهرت چندانی ندارد. در آثار ترجمه‌شده فارسی، ارجاع کمی به آثار بارنارد داده شده، اما بارنارد در جامعه انسان‌شناسان و مطالعات اقلیمی شناخته شده است.

بارنارد از سال ۱۹۷۸ استاد مطالعات انسان‌شناسی آفریقایی جنوبی دانشگاه ادینبورگ (University of Edinburgh) بوده است. وی متخصص در مطالعات تطبیقی مردم‌شناسی (ethnography)، تاریخ انسان‌شناسی، و انسان‌شناسی اجتماعی و فرهنگی است. او در سال ۲۰۱۰ عضو دانشگاهی بریتانیا شد و به سمت مدیر انجمن نظام خویشاوندی در زبان‌های جنوب آفریقا منصوب شد. پژوهش‌هایی نیز از او در زمینه مطالعات تطبیقی و تحلیل‌های تاریخی در پروژه منطقه باسین کالاهاری (Kalahari Basin Area Project) به چشم می‌خورد. آلن بارنارد مطالعات میدانی خود را در جامعه خانه‌به‌دوشان نارو (سان) و جوامع دیگر در بوتسوانا، نامیبیا، و آفریقایی جنوبی انجام داده است.

از آلن بارنارد تاکنون کتاب‌ها، مقالات متعدد، و هم‌چنین ویرایش هشت مجموعه مقاله برجای مانده است. آثار او به هجده زبان ترجمه شده‌اند که جای خالی ترجمه‌های آثار وی به زبان فارسی احساس می‌شود. هم‌چنین، آثاری پراکنده در زمینه انسان‌شناسی، روش‌شناسی تحقیق، و کتاب‌نامه‌ها دارد و دایرةالمعارف‌هایی به نام او ثبت شده است. از آثار آلن بارنارد می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱. خانه‌به‌دوشان آفریقایی:

Bushmen (1978), London: British Museum Press.

۲. فهرست کلمات نه‌ارو هم‌راه با نکاتی درباب دستور زبان آن:

A Nharo Wordlist with Notes on Grammar (1985), Durban: University of Natal.

۳. شکارچیان و چوپانان آفریقایی جنوبی:

Hunters and Herders of Southern Africa: A Comparative Ethnography of the Khoisan Peoples (1992), Cambridge: Cambridge University Press.

۴. گروه‌های شکارچی در طول تاریخ انسان‌شناسی و باستان‌شناسی:

Hunter Gatherers in History, Archeology and Anthropology (2004), Berg: Oxford.

۵. انسان‌شناسی اجتماعی:

Social Anthropology: Investigating Human Social Life: Studymates in Focus (2006), Abergele.

۶. انسان‌شناسی اجتماعی و خاستگاه بشر:

Social Anthropology and Human Origins (2011), Cambridge: Cambridge University Press.

کتاب مورد بحث در این مقاله را در سال ۱۳۹۴ محمدرضا ایروانی محمدآبادی، شهرام باسیتی، و کرم‌اله جوانمرد تحت عنوان *تاریخچه و نظریه‌های انسان‌شناسی ترجمه کرده‌اند و نشر سخن‌وران آن را در ۲۹۷ صفحه چاپ و منتشر کرده است. گفتنی است که منظور و هدف نگارندگان این مقاله نقد و بررسی اثر ترجمه‌ای این کتاب نیست و نقد و بررسی این اثر بر مبنای نسخه انگلیسی آن است که انتشارات سیندیکای دانشگاه کمبریج (Press Syndicate of the University of Cambridge) آن را چاپ کرده است.*

۳. گستره موضوعات

انسان‌شناسی مطالعه فرهنگ‌های دیگر است. آلن بارنارد کتابش را به بررسی نظریه‌ها و مکاتب فکری انسان‌شناسی و ارزیابی آن‌ها اختصاص داده است. کتاب او به بررسی

دیدگاه‌های مردم‌شناسی، تکامل‌گرایی، نظریه‌های فرهنگ منطقه‌ای، کارکردگرایی و ساختارگرایی، نظریه‌های فرایندمحور، دیدگاه‌های مالکیتی و مارکسیستی، جنبه‌های مختلف نسبی‌گرایی، ساختارگرایی و پساساختارگرایی، و دیدگاه‌های پسامدرن و تفاسیر اخیر می‌پردازد.

تاریخ و نظریه در انسان‌شناسی دراصل از سخن‌رانی‌های نویسنده برگرفته شده و برای تدریس نظریه‌های مردم‌شناسی تنظیم شده است. هم‌چنین، این کتاب با بحث‌هایی درباره نظریه‌های مردم‌شناختی به‌لحاظ تاریخ این تفکر، گسترش عقاید ملی و مکاتب فکری، و تأثیر افراد و دیدگاه‌های جدید که وارد این شاخه شده‌اند، سروکار دارد و توانسته است به ارائه درک بهتری از نظریه مردم‌شناسی در انواع مختلف خود نائل شود. کتاب به‌علت دربرداشتن تاریخ نظریه‌های انسان‌شناختی دربین آثار مربوط به فلسفه انسان‌شناسی، به‌ویژه در عصر کنونی، از جامعیت مطلوبی برخوردار است.

۴. ساختار کتاب و گزارش محتوا

تاریخ و نظریه در انسان‌شناسی در یازده فصل و در ۲۴۳ صفحه به‌انضمام کتاب‌نامه، ضمیمه (تاریخ تولد و فوت اشخاص و تعریف واژه‌های دشوار)، و نمایه نگاشته شده است. انتشارات سیندیکای دانشگاه کمبریج در سال ۲۰۰۰ آن را به چاپ اول رسانید و ویراست حاضر مربوط به چاپ ۲۰۰۴ است. فصل‌های این اثر ارزش‌مند مباحث نظری فلسفه انسان‌شناسی را در بر می‌گیرد. عناوین فصل‌های این کتاب به‌قرار زیرند:

فصل اول دیدگاه‌هایی درباب انسان‌شناسی؛ فصل دوم پیش‌روان مکتب انسان‌شناسی؛ فصل سوم دیدگاه‌های تغییر و تکامل؛ فصل چهارم اشاعه‌گران و نظریه‌های حوزه فرهنگی؛ فصل پنجم کارکردگرایی و کارکردگرایی ساختاری؛ فصل ششم عمل‌محوری، فرایندمحوری و دیدگاه‌های مارکسیستی؛ فصل هفتم از نسبی‌گرایی به علم شناختی؛ فصل هشتم ساختارگرایی، از زبان‌شناسی تا انسان‌شناسی؛ فصل نهم پساساختارگرایی، فمینیسم و دیگر ماوریکس‌ها؛ فصل دهم رویکردهای تفسیری و پست‌مدرنیسم؛ فصل یازدهم سخن پایانی و نتیجه‌گیری.

بارنارد فصل اول از کتاب را به بیان نظریه‌ها، تعریف مفاهیم، و بیان تفاوت‌ها و شباهت‌ها اختصاص می‌دهد. او فصل‌های دوم، سوم، و چهارم را اساساً به دیدگاه تاریخی

اختصاص داده است. بارنارد، در فصل پنجم و ششم، جامعه را با نگاهی تاحدی ثابت و سپس پویا بررسی می‌کند و همه فصل‌های هفتم، هشتم، نهم، و دهم را به فرهنگ اختصاص می‌دهد. بنابراین، این کتاب نوعی گذار از تشریح تاریخ، دوران معاصر، و رویکرد تعاملی است. همچنین، از تأکید بر جامعه به سمت تأکید بر فرهنگ تمایل دارد. در ادامه، به تفصیل به بیان محتوای فصول کتاب می‌پردازیم.

فصل اول، دیدگاه‌هایی در باب انسان‌شناسی: بارنارد نظریه را در مطالعات انسان‌شناختی دارای اهمیت خاص می‌داند و درصدد است تا به نظریه‌ای مناسب و نزدیک‌تر به عمل دست یابد. او در این فصل ماهیت کلی مطالعات مردم‌شناسی را توضیح می‌دهد و تعریف آن را در مکاتب ملی بیان می‌کند. همچنین، ارتباط میان مردم‌شناسی، نظریه، روش‌شناسی، و تمایز میان مطالعات و رویکرد تاریخی یا هم‌زمانی را مطرح می‌کند و در نهایت، به نگاه مورخان و مردم‌شناسان به تاریخ این رشته اشاره می‌کند. بارنارد در ابتدا سعی دارد تا با ریشه‌یابی واژه‌ها، بین انسان‌شناسی و مردم‌شناسی تفاوت قائل شود. او این تفاوت را در ریشه کلمات در زبان‌های مختلف، چون فرانسوی و آلمانی، جست‌وجو می‌کند. او معتقد است این دو باهم متفاوت‌اند، گرچه به سادگی نمی‌توان آن‌ها را در دو رشته مجزا از هم دسته‌بندی کرد و درعین حال، هیچ‌یک معنای ساده فراگیری ندارند.

بارنارد، پس از بررسی معنا و مفهوم مردم‌شناسی طی دوران‌های مختلف در نقاط جغرافیایی متفاوت، آن را در مناطق آمریکایی ساده‌تر دانسته است. به اعتقاد نویسنده، انسان‌شناسی در آمریکا در چهار زمینه خلاصه می‌شود: زیست‌شناختی، باستان‌شناسی، زبان‌شناختی، و فرهنگی.

بارنارد در این کتاب بر نوع چهارم، یعنی انسان‌شناسی فرهنگی، متمرکز است، گرچه به صورت مختصر توضیحاتی را برای سه نوع اول نیز ارائه می‌کند. رشته انسان‌شناسی فرهنگی از مهم‌ترین رشته‌های انسان‌شناسی و در واقع جان کلام آن به شمار می‌رود که نویسنده بیش‌تر در تلاش است آن را بررسی کند. او کوشیده است تا انواع مردم‌شناسی را در قالب و خاستگاه نظری آن‌ها نشان دهد. بارنارد، مانند انسان‌شناسان امروزی و برخلاف انسان‌شناسان اولیه، بر این باور است که جوامع گوناگون بشری، به دلیل برخورداری از ویژگی‌های جسمانی یک‌سان و غرایز فطری مشترک، وجوه مشترک بسیار دارند و به همین

دلیل، هم‌سانی‌ها و هم‌گونی‌های بسیاری را می‌توان در میان اجتماعات بشری یافت، ولی هم‌چنان‌که هر انسان در مقایسه با انسان‌های دیگر بی‌همتاست و از ویژگی‌های روانی و ذهنی منحصربه‌فردی برخوردار است، هر فرهنگ یا اجتماع فرهنگی در هر گوشه‌ای از جهان نیز در چهارچوب و الگوی خاصی در برابر محیط خود واکنش نشان می‌دهد که همین امر او را از اجتماعات فرهنگی دیگر متمایز و مستقل می‌سازد.

فصل دوم، پیش‌روان مکتب انسان‌شناسی: در بخش دوم، بارنارد پیش‌گامان عرصه انسان‌شناسی و قوانین و معاهده‌های مختلف در قرن هفدهم، هجدهم و نوزدهم را معرفی می‌کند، سپس به تعاریف مختلف انسانیت در قرن هجدهم اشاره می‌کند، و در نهایت به حیطة آغاز اندیشه‌های انسان‌شناختی و جامعه‌شناختی وارد می‌شود.

از دیدگاه بارنارد، راسو (Rousseau) و مونتسکیو (Montesquieu) از پایه‌گذاران علوم اجتماعی هستند. بسیاری از انسان‌شناسان بر این باورند که انسان‌شناسی به‌عنوان شاخه‌ای جداگانه از تحقیقات، در اواسط قرن نوزدهم با گرایش عمومی به تکامل هم‌گام با بشر بوده است. کمی بعدتر، انسان‌شناسی به‌عنوان رشته دانشگاهی معرفی شد. باوجوداین، بدیهی است که تفکر انسان‌شناسی بسیار پیش‌تر از آن وجود داشته است، اما در تعیین این قدمت زمانی بین محققان اختلاف نظر است. از نگاه تاریخی، فیلسوفان و جهان‌گردان مصر باستان، مورخان عربی قرون وسطی، و جهان‌گردان و فیلسوفان اروپایی قرون وسطی و رنسانس را می‌توان از پیش‌گامان این رشته دانست. از دیدگاه خود بارنارد، معاهده اجتماعی (social contract) و شناخت ماهیت انسان، جامعه، و تفاوت‌های فرهنگی از دلایل ظهور مفهوم انسان‌شناسی بوده‌اند.

اندیشه زنجیره وجودی متعالی (Great Chain of Being)، که جایگاه گونه انسانی را در جایی بین خدا و حیوان تعریف می‌کرد، از تفکرات آغازین انسان‌شناسی به‌شمار می‌آید. بحث‌های قرن هجدهم از خاستگاه زبان و روابط بشری و در نهایت در قرن نوزدهم مجادلات میان دیدگاه‌های مبتنی بر تعدد خاستگاه انسانی (Polygenist) که بر این باور است هر نژاد ریشه‌های خاص خود را جدا از دیگر نژادها دارد) و وحدت خاستگاه انسانی (monogenist) که مدعی است همه نژادهای انسان از اصل ونسبی مشترک‌اند) نیز با ریشه انسان‌شناسی مرتبط بوده است. تمامی این تفکرات هم به‌لحاظ وقایع تاریخی اهمیت دارند و هم به این دلیل که هرکدام بخشی از مفهوم انسان‌شناسی مدرن را شکل داده‌اند.

فصل سوم، دیدگاه‌های تکامل‌گرایان: در دهه ۱۸۶۰ همه‌چیز برای حضور انسان‌شناسان تکامل‌گرا فراهم بود، به‌خصوص در بریتانیا که انسان‌شناسان معمولاً با عنوان «مردم‌شناسان» شناخته می‌شدند. آنچه به رشد انسان‌شناسی در بریتانیا منجر شد، با اندیشه‌های تکامل‌گرایی زیست‌شناختی چندان مرتبط نبود، بلکه ریشه آن را باید در جوامع انسان‌های اولیه و وحشی امروز و دوره ویکتوریا جست.

این فصل به‌خصوص تشابهات و تفاوت‌های میان روش‌های انسان‌شناسی و زیست‌شناسی را بررسی می‌کند. تاریخچه انسان‌شناسی بیان‌گر رشد انسان‌شناسی تکامل‌گرایی در بریتانیا در اواسط قرن نوزدهم و رشد سریع درک جامعه انسانی قبل از کارکردگرایی و نسبی‌گرایی است.

این فصل درباره بازگشت به اندیشه‌های تکامل‌گرایان آمریکا در اواسط قرن بیستم و در نهایت، رشد عقاید تکامل‌گرایان تا پایان قرن بیستم توضیح می‌دهد. بارنارد چهار شاخه اصلی را برای تفکرات تکامل‌گرایان در نظر می‌گیرد: تک‌خطی (unilinear evolutionism)، تکامل همگانی (universal evolutionism)، تکامل چندخطی (multilinear evolutionism)، و نو-داروینی (Neo-Darwinism). او این چهار شاخه را به‌شرح ذیل توضیح می‌دهد:

الف. تکامل تک‌خطی: نظریه‌ای که تکامل اجتماعی همه نوع بشر را بدون توجه به محیط و تأثیرات تاریخی خاص آن در نظر می‌گیرد؛

ب. تکامل همگانی: نوعی از نظریه تکامل اجتماعی است که بر مراحل عمومی تأکید دارد و از ترتیب تکامل تک‌خطی خاص گسترده‌تر است؛

ج. تکامل چندخطی: نوعی از نظریه تکامل اجتماعی است که بر تنوع تقابلات فرهنگی و تأثیر محیط در فرایند تکامل تأکید دارد. در این سه رویکرد، این شاخه به نظریه تکاملی داروین نزدیکی بیش‌تر داشته است.

د. نو-داروینی (نئوداروینیسم): دیدگاهی است که برای توضیح زیست‌شناختی رفتار اجتماعی بشر نظریه داروین را با ژنتیک مدرن ترکیب می‌کند که امروزه کاربرد بیش‌تری دارد.

سه شاخه اول رویکردهای تدریجی به‌حساب می‌آیند، اما نو-داروینی برگرفته از زیست‌شناسی اجتماعی دهه ۱۹۷۰ است و نشانه‌های آن را می‌توان در رویکردهای اخیر و در ریشه‌های فرهنگ نمادین جست‌وجو کرد. تکامل‌گرایی در انسان‌شناسی هم‌زمان با

تکامل‌گرایی در دیگر زمینه‌ها، مانند باستان‌شناسی و زیست‌شناسی، رخ داده است. باوجوداین، در نوع خود بی‌همتاست.

فصل چهارم، اشاعه‌گران و نظریه‌های حوزه فرهنگی: اشاعه‌گران (Infusionist) بر انتقال مطالب از فرهنگی به فرهنگ دیگر، از فردی به فرد دیگر، و از مکانی به مکان دیگر تأکید دارند. پیش‌فرض ضمنی از نوع افراطی اشاعه‌گران این است که بشر خلاق و مبتکر نیست. همه‌چیز فقط یک بار اختراع می‌شود و از آن‌پس از فردی به فرد دیگر منتقل می‌شود. درمقابل، تکامل‌گرایی کلاسیک بر این باور است که بشر مبتکر و خلاق است و هر جامعه قابلیت ابتکار یک چیز مشابه را دارد. رفته‌رفته از اهمیت اشاعه‌گران کاسته شد و در حدود سال ۱۹۳۰ از دیگر تفکرات زمان خود عقب ماندند. اشاعه‌گران، در پایان قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، یکی از چندین دلایل جدایی انسان‌شناسان از تکامل‌گرایان را ارائه دادند. پس‌از آن، مکتب بریتانیا، نظریات مکتب استرالیایی - آلمانی، و رویکرد «فرهنگ‌محور» ظاهر شدند. درنهایت، تعدادی رویکردهای فرهنگ‌محور به‌وجود آمدند، مانند کارکردگرایی و انواع ساختارگرایی. اشاعه‌گران و رویکردهای فرهنگ‌محور از جالب‌ترین بخش‌های اندیشه‌های انسان‌شناختی را فراهم کرده‌اند، اما برخلاف اندیشه‌های تکامل‌گرایی، اشاعه‌گران امروزی (مانند نظریه جهانی‌شدن) چندان با انواع گذشته خود ارتباط ندارند.

فصل پنجم، کارکردگرایی و کارکردگرایی ساختاری: اصطلاحاتی نظیر «کارکردگرایی» و «کارکردگرایی ساختاری» اکنون تقریباً معنایی ثابت دارند، اما همیشه این‌گونه نبوده است. بارنارد پیش از آن‌که به نظریه‌های آن‌ها پردازد، سیر تغییر آن‌ها را بررسی می‌کند. کارکردگرایی تعبیری گسترده است و به‌نوعی شامل کارکردگرایی ساختاری نیز می‌شود. کارکردگرایی به‌صورتی خاص‌تر به اندیشه‌های برونیسلاف مالینوفسکی (Bronislaw Malinowski) و پیروان او مرتبط است؛ دیدگاهی مرتبط با اقدامات میان افراد، ارتباط آن‌ها با نیازهایشان، و رضایت از آن نیازها از طریق چهارچوب اجتماعی و فرهنگی. کارکردگرایی ساختاری به فعالیت‌ها و نیازهای فردی کم‌تر تمایل دارد و بیش‌تر جایگاه فرد در اجتماع را تعریف می‌کند یا درکل، به ساختار اجتماعی می‌پردازد.

بارنارد با مقایسه تعریف و مفهوم کارکردگرایی و کارکردگرایی ساختاری از نظر رادکلیف براون، مالینوفسکی، و لوی اشتراوس (Lévi-Strauss) و هم‌چنین تعریف کارکردگرایی بریتانیا درمقابل نوع فرانسوی آن در دهه ۱۹۵۰ اذعان دارد که مرز بین

کارکردگرایی و کارکردگرایی ساختاری چندان مشخص و قطعی نیست. برخی از پیروان رادکلیف براون به استفاده از نام «کارکردگرایی» باور ندارند و برخی دیگر نام «کارکردگرایی ساختاری» یا صرفاً «ساختارگرایی» را برگرفتند تا آن را از نوع مالینوفسکی متمایز بدانند. علاوه بر این، تعبیر ساختارگرایی بریتانیایی (British structuralist) نیز در دهه ۱۹۵۰ برای تفاوت قائل شدن بین دو نوع رادکلیف براون و لوی اشتراوس گرایی (Lévi-Straussism) یا ساختارگرایی فرانسوی از یک‌دیگر به کار برده شد. پیچیده‌تر آن‌که وقتی در اوایل دهه ۱۹۶۰ نسل جدیدی از انسان‌شناسان بریتانیا به رویکرد لوی اشتراوس گرویدند، آن‌ها نیز عنوان «ساختارگرایی بریتانیایی» را برای خود برگزیدند. درواقع، بارنارد درنهایت به این نتیجه می‌رسد که ساختارگرایی بریتانیایی همان ساختارگرایی فرانسوی بوده است.

بارنارد با استفاده از روش مقایسه‌ای می‌کوشد تا تفاوت‌ها و شباهت‌های کارکردگرایی و کارکردگرایی ساختاری را تفهیم کند و در ضمن آن به جامعه‌شناسی دورکهایم (Emile Durkheim) اشاره‌هایی می‌کند. او در انتهای فصل پنجم مختصری درباره مطالعات میدانی در حوزه کارکردگرایی سخن به میان می‌آورد. هم‌چنین، با ترسیم نمودارهایی، برای تفهیم ارتباط بین عبارات خویشاوندی (kinship) و وقایع اجتماعی (social phenomenon) تلاش می‌کند.

کارکردگرایان در ابتدا تفکرات تکامل‌گرایی داشتند. سپس، تحت تأثیر دورکهایم، جایگاه خاص خود را در مطالعات انسان‌شناسی پیدا کردند. این شاخه تحت تأثیر آثار مالینوفسکی و رادکلیف براون و مکتب‌گرایی این دو و موقعیت آن‌ها بیش از پیش گسترده و جهانی شد.

فصل ششم، عمل‌گرایی، فرایندمحوری، و دیدگاه‌های مارکسیستی: از دهه ۱۹۵۰ به بعد، اقدامات زیادی به منظور دورکردن انسان‌شناسی از پارادایم‌های اجتماعی، به‌خصوص کارکردگرایی ساختاری در جهت رویکردهای فردی و عمل‌گرایی، انجام گرفت. بارنارد با تعریف و تبیین ریشه‌های عمل‌گرایی (action-centred approaches) و رویکردهای فرایندمحور (processualism) در جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی و معرفی شخصیت‌های برجسته هر حوزه، جورج زیمل (Georg Simmel) و مکس وبر (Max Weber) در مطالعات جامعه‌شناختی و سر ریموند فیرث (Sir Raymond Firth) و اسکار لوئیس (Oscar Lewis) در مطالعات انسان‌شناختی، مباحث خود را در این فصل به پیش می‌برد.

رویکردهای عمل‌محور بیش‌تر بر اقدام اجتماعی متمرکزند تا ساختار اجتماعی. رویکرد فرایندمحور درواقع به هر نوع دیدگاهی اطلاق می‌شود که فرایند اجتماعی را ورای ساختار

اجتماعی بداند و به دنبال تغییر، یعنی انتقال فرد به سوی تحلیل‌های اجتماعی، باشد. بارنارد پس از آن به بیان دوره انتقالی (transactionalism) می‌پردازد، حال آن‌که او این دوره را هیچ‌گاه «مکتب فکری» نمی‌داند. در انتهای این بخش، به رویکردهای مارکسیست و نظریه جهانی شدن هم‌راه با سه مطالعه میدانی در این زمینه‌ها اشاراتی شده است. بارنارد که سه رویکرد عمل‌گرایی، فرایندمحور، و مارکسیست را نمودی از «ردپای جامعه در مطالعات انسان‌شناختی» می‌داند، در این بخش درباره آن‌ها توضیح می‌دهد و خواستگاه فکری آن‌ها را بیان می‌کند.

همان‌گونه که خواهیم دید، بارنارد در فصل هفتم تا انتهای کتاب تمرکز خود را از جنبه‌های اجتماعی به سمت جنبه‌های فرهنگی تغییر می‌دهد. در این فصول، درباره راه‌یافتن تفاوت‌های فرهنگی و تأثیر ارزش‌های اخلاقی و اصول نسبی‌گرایی (relativism) در مطالعات انسان‌شناختی بحث می‌شود.

فصل هفتم، از نسبی‌گرایی به علم شناختی: بارنارد این بخش را با تعریفی از ملفورد اسپيرو (Melford Spiro) آغاز می‌کند. در این تعریف، نسبی‌گرایی به سه بخش توصیفی، اصولی، و هستی‌شناختی تقسیم می‌شود. شرح هر یک از این سه بخش چنین است:

نسبی‌گرایی توصیفی: فرهنگ‌ها باهم متفاوت‌اند، در عین حال در اواخر قرن نوزدهم، جبر فرهنگی (cultural determinist) باور قطعی همگان بود. این یعنی فرهنگ به خودی خود نوع نگاه مردم به جهان را تعیین می‌کند و به تبع آن، تنوع فرهنگی، درک اجتماعی، و روان‌شناسی‌های متعددی در میان افراد مختلف ایجاد می‌کند که به آن نسبی‌گرایی توصیفی (descriptive relativism) می‌گویند. از نظر بارنارد، اکثر مکاتب انسان‌شناسی حداقل میزانی از نسبی‌گرایی توصیفی را دارند.

نسبی‌گرایی اصولی: قدمی فراتر می‌گذارد و به نسبی‌گرایی شناختی و اخلاقی تقسیم می‌شود.

نسبی‌گرایی هستی‌شناختی: نسبی‌گرایان هستی‌شناختی بر این باورند که تعمیم فرهنگ و تنوع فرهنگی اساساً اشتباه است.

تمرکز این فصل بر «نسبی‌گرایی» است که رشد پسامدرن را موجب شده است و از شخصیت‌های برجسته آن فرانتس بواس (Franz Boas)، بنجامین لی وورف (Benjamin Lee Whorf)، و کلیفورد جیرتز (Clifford Geertz) هستند. در این فصل، به نقش آن‌ها در

پیش‌برد نظریه‌ها و نقدهایی که بر هریک وارد است، اشاره می‌شود. سپس، بارنارد دربارهٔ ارتباط میان فرهنگ و شخصیت بحث می‌کند.

فصل هشتم، ساختارگرایی: از زبان‌شناسی تا انسان‌شناسی: ساختارگرایی دیدگاهی نظری است که الگو را به مفهوم اولویت می‌دهد. از نظر ساختارگرایان، معنا با دانستن این‌که چگونه اجزا در کنار هم قرار گرفته‌اند ایجاد می‌شود، نه درک هریک به‌صورت جداگانه. بارنارد در مقایسه‌ای ساختارگرایی را درمقابل کارکردگرایی ساختاری قرار می‌دهد. او از بین شخصیت‌های بارز ساختارگرایی به لوی اشتراوس و فردیناد دوسوسور (Ferdinand de Saussure) اشاره می‌کند و آرای آن‌ها را به تفصیل شرح می‌دهد. هم‌چنین، با ترسیم تصویری، سعی بر نمایاندن تأثیر اندیشمندان در لوی اشتراوس از دهه ۱۸۸۰ تا ۱۹۶۰ دارد و در پایان، به سنت‌های ملی اشاره می‌کند.

ساختارگرایان، با تأکید بر اولویت‌دادن فرم بر محتوا، بر این باورند که ساختارهای زبان را در هر سطحی (آوایی، لغوی، و دستوری) می‌توان با هر جنبه فرهنگی (خویشاوندی، پخت‌وپز، اسطوره‌شناسی) مقایسه کرد. به همین دلیل، ساختارگرایان میان زبان‌شناسی سوسور و مکتب پراگ (Prague School) با انسان‌شناسی لوی اشتراوس به راحتی ارتباط برقرار کردند. مکتب پراگ در زبان‌شناسی مکتبی فکری است که تحلیل‌های آن براساس تمایز ویژگی‌های آوایی است. گرچه لوی اشتراوس تأثیر به‌سزایی در ساختارگرایی داشته است، انسان‌شناسی ساختارگرایی مکتبی پیچیده و ترکیبی است که جایگاه‌های نظری آن باتوجه به منافع ملی تعیین می‌شود. از نگاه بارنارد، ساختارگرایی در طول تاریخ خود هم بین‌المللی و هم پدیده‌ای بینارشته‌ای بوده است.

فصل نهم، پساساختارگرایی، فمینیسم، و دیگر ماوریکس‌ها: پساساختارگرایی، فمینیسم، و دیگر گروه‌های مستقل درواقع موضوعاتی‌اند که ما را از آرا و محدوده‌های ساختاری به سمت فضایی بازتر و درعین حال پیچیده‌تر سوق می‌دهند تا در طی آن، ارتباط میان فرهنگ و فعالیت‌های اجتماعی را دریابیم. بارنارد در ابتدا پساساختارگرایی را شرح می‌دهد و آن را دارای نوعی جایگاه مبهم می‌داند. درواقع، پساساختارگرایی را می‌توان نوعی پسامدرن در مطالعات انسان‌شناختی دانست. در پی توضیح پساساختارگرایی، بارنارد نظرهای افراد شاخص آن از جمله دریدا، آلتوسر، و لکان (Derrida, Althusser, and Lacan)، و نظریه تمرین بوردیو (Bourdieu's practice theory) و نظریه دانش و قدرت فوکو (Foucault's theory of knowledge and power) را بیان می‌کند.

بارنارد دربارهٔ فمینیسم، انسان‌شناسی، و نقش‌های جنسیتی یعنی نقش‌های اجتماعی دو جنس زن و مرد در جوامع خاص و دیدگاه جنسیتی از ساختاری خاص در جوامع انسانی به صورت کلی سخن به میان می‌آورد. بارنارد به روند تغییر از مطالعات جنسیتی به سمت انسان‌شناسی فمینیستی نگاهی گذرا دارد و جوانب مختلف آن را به طور خلاصه بیان می‌کند. در پایان بخش، نظرهای دو محقق بارز، گریگوری بیتسون (Gregory Bateson) و ماری دوگلاس، در دو رویکرد انتخابی گروه‌های مستقل را توضیح می‌دهد. بارنارد معتقد است که دو دههٔ آخر قرن بیستم شاهد تغییرات بنیادینی در مفاهیم انسان‌شناسی بوده است که از جملهٔ آن‌ها تفسیرگرایی (interpretivism) در مقابل ساختارگرایی بوده است؛ هرچند این تغییرات بزرگ‌تر از تغییراتی نبوده‌اند که در دهه‌های ۱۹۲۰ یا ۱۹۵۰ رخ دادند.

فصل دهم، رویکردهای تفسیرگرایی و پست‌مدرنی: با مروری بر اندیشه‌ها و مکاتب توضیح‌داده‌شده در بخش‌های قبلی، بارنارد به سراغ توضیح شاخه‌های متعدد یادشده در پست‌مدرنیسم می‌رود. با درک ارتباط بین زبان و فرهنگ، می‌توان ریشه‌های پیشرفت‌های نوین در علم انسان‌شناسی و دیگر علوم اجتماعی را واکاوی کرد. لوی اشتراوس پیش‌ازاین ارتباطی سه‌وجهی میان انسان‌شناسی فرهنگی و زبان‌شناسی دریافته بود: ارتباط بین زبان و فرهنگ، و ارتباط هرکدام با رشتهٔ دیگر. اما بارنارد روابطی دیگر را انتخاب می‌کند تا بتواند کل حیطهٔ اندیشه‌های زبان‌شناختی را در درون انسان‌شناسی فرهنگی با زبانی استعاری پوشش دهد: ۱. جامعه یا فرهنگ به مثابهٔ دستور زبان، ۲. مردم‌شناسی به مثابهٔ ترجمه، ۳. جامعه و مردم‌شناسی به مثابهٔ فضای گفتمان.

۱. جامعه یا فرهنگ به مثابهٔ دستور زبان: این نوع تلویحی به آثار رادکلیف براون و پیروانش است، گرچه آن‌ها به انسان‌شناسی بیش‌تر با نگاه زیست‌شناختی می‌نگریستند و جوامع را مانند اعضای بدن می‌دانستند تا این‌که نگاهی زبانی و فرهنگی بدان داشته باشند. آن‌ها با نمود در کارهای لوی اشتراوس و ساختارگرایان بیش‌تر وارد شباهت دستور زبان شدند که می‌تواند همان زبان و دستور همگانی میان فرهنگ‌ها باشد.

۲. مردم‌شناسی به مثابهٔ ترجمه: این نوع را می‌توان در آثار ایوان پریچارد (Evans-Pritchard) و هم‌چنین در اندیشهٔ گریتز (Greetz) در کتابش، به نام *مذهب به مثابهٔ نظامی فرهنگی* (گریتز ۱۹۶۶)، و در مجموعهٔ آثار او دربارهٔ «انسان‌شناسی تفسیری» (Greetz 1973; 1983) دید. از نظر او، فرهنگ ناآشنا به زبان خارجی می‌ماند که باید به فرهنگ خودمان ترجمه شود.

۳. جامعه و مردم‌شناسی به مثابه «فضای گفتمان»: این نوع برگرفته از اندیشه‌های فوکو و هم‌چنین انسان‌شناسان اجتماعی و پست‌مدرن‌هاست. به اعتقاد آنان، خودِ انسان‌شناسی نوعی گفتمان است و نگاه به انسان‌شناسی در بافت تاریخی آن در شرایط بشری، مانند فضایی گفتمانی، ارتباطی را میان شاخه‌های انسان‌شناسی فراهم می‌آورد.

فصل یازدهم، نتیجه‌گیری: در این فصل، خلاصه‌ای از تمام بخش‌ها و نظریه‌هایی که از ابتدای کتاب مطرح شده، بیان شده و با ترسیم نموداری، تصویری کلی از سه مکتب جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی بریتانیا و آمریکایی تبیین شده است. نویسنده، باتوجه به شاخه‌های بسیار متنوع امروزی از انواع انسان‌شناسی، ترکیب همه آن‌ها و ایجاد نوع جدیدی از نظریه انسان‌شناسی را گرایش حقیقی دوره پست‌مدرن می‌داند. در ادامه، بارنارد اندیشه‌های بیش‌تری را در تاریخ انسان‌شناسی مطرح و آثار دیگری را معرفی می‌کند.

مضمون اصلی این کتاب مباحث مربوط به نظریه‌های انسان‌شناسی است. با وجود این، نظریه انسان‌شناسی جریانی برای دورریختن نظریه‌های قدیم، استقبال همه‌جانبه از نظریه‌های جدید، یا چالشی برای مقابله با انواع ضعیف آن نیست. نظریه انسان‌شناسی بدون شک چهارچوب خاص خود را دارد. بارنارد در فصل آخر کتاب، ضمن اشاره به این‌که این چهارچوب چه باید باشد، مسئله ارتباط بین چهارچوب و مضمون را با بازنمایی‌هایی از آینده اندیشه‌های انسان‌شناختی بیش‌تر توضیح می‌دهد.

۵. روش کتاب

روش نویسنده در این اثر تطبیق و مقایسه نظریه‌های انسان‌شناختی در طول تاریخ است که در آن تاریخ اندیشه‌ها، توضیح گسترش سنن ملی و مکاتب فکری، و تأثیر افراد و دیدگاه‌هایی نوین، که به شاخه علم انسان‌شناسی معرفی شده‌اند، بیان می‌شود. در پایان، نویسنده ضمن بیان رویکرد مختار خود مدعی است که این رویکرد از انواع نظریه‌های انسان‌شناسی قابل فهم‌تر است. بارنارد به‌طور مشخص به رویکرد مختار خود اشاره نمی‌کند، اما به نظر می‌رسد منظور او از این رویکرد همان نگاه استعاری به ارتباط میان زبان و فرهنگ است که در بخش دهم به آن اشاره کرده است.

۶. ارزیابی کتاب

ارزیابی کتاب تاریخ و نظریه در انسان‌شناسی را در دو بخش صوری و محتوایی پی می‌گیریم.

۱,۶ ارزیابی صوری

۱. **صفحات اول:** نخستین صفحه کتاب تکرار مطلب نوشته شده در پشت جلد است که آلن بارنارد و اثرش را به اجمال معرفی می‌کند. پس از آن، به‌روال معمول، صفحه عنوان هم‌راه با نام نویسنده و نشان ناشر آن است. در ادامه نیز صفحه حقوقی یا شناس‌نامه کتاب آمده است که طراحی خاص خود را دارد و مشخصات کتاب، محل چاپ، شابک، و نشانی ناشر در آن ذکر شده است.

۲. **فهرست مطالب:** فهرست مطالب به‌نوعی ویتترین اثر پژوهشی است. هرآنچه در داخل متن است ضرورت دارد نشانی آن در فهرست مطالب مشخص باشد، زیرا فهرست مطالب حکم راه‌نمای متن را دارد و خواننده باید به‌وسیله آن هر قسمتی را که اراده کند به‌آسانی بیابد، درحالی‌که فهرست مطالب این کتاب صرفاً شامل عناوین اصلی فصول است و زیرموضوعات و عناوین ذیل هر بخش در فهرست مطالب آورده نشده است؛ همین باعث دشواری دسترسی خواننده به بخش‌های اصلی و فرعی کتاب می‌شود، ضمن آن‌که تصویر کلی مطالب هر بخش را به خواننده ارائه نمی‌کند.

۳. **فهرست تصاویر و جدول‌ها:** برای هر اثر علمی جدی که بیش از دو یا سه نمودار، تصویر، و جدول دارد، تهیه فهرست مجزا ضروری است. از مزیت‌های این کتاب نیز تدوین فهرست تصاویر و جداول ارائه شده در کتاب است که به اعتبار اثر افزوده است. به‌طور کلی تصاویر، جداول، و نمودارهای کتاب سندی روشن برای ارزش‌مند بودن و مفید بودن کتاب است.

۴. **بدنه اصلی کتاب:** بدنه اصلی کتاب به‌خوبی تدوین شده است. فاصله مناسب بین بندها، قلم مناسب حروف، و نگارش براساس استانداردهای تدوین و تألیف کتاب موجب تسهیل روند مطالعه کتاب می‌شود، اما خواننده برای مطالعه عناوین فرعی و زیرموضوعات دچار سردرگمی می‌شود، زیرا شماره‌گذاری نشده‌اند و برقراری ارتباط میان موضوعات را دشواری می‌کند.

۵. **نمایه:** نمایه برای این‌که بتواند خواننده را به‌وضوح به متن موردنظر راه‌نمایی کند و او را در بازیابی اطلاعات یاری دهد، به‌شکل الفبایی مرتب شده است. نویسنده در این قسمت، با استفاده از شیوه‌ای خاص و نظام ارجاعی مشخص، موقعیت و محل هر مطلب، نام اشخاص، کتب، و اصطلاحات به‌کاربرده شده در متن را نشان می‌دهد. داشتن این بخش در هر اثری ضرورت دارد، زیرا زمان و تلاش خواننده را برای یافتن اطلاعات به حداقل می‌رساند.

۶. منابع و مآخذ: این قسمت با رعایت چهارچوب رایج در منبع‌دهی تدوین شده است. منابع در این کتاب در ۲۱ صفحه با چیش الفبایی آثار براساس نام خانوادگی و نام صاحب اثر سازمان‌دهی شده است.

۷. بخش منابع برای مطالعات بیش‌تر: از نکات برجسته و ارزش‌مند این کتاب پیش‌نهاد آثار مهم و مرتبط در پایان هر بخش به‌صورت مجزاست. این بخش برای کسانی که به مطالعات بیش‌تر دربارهٔ مباحث کتاب علاقه‌مندند مفید است. نویسندگان با معرفی منابع مطالعاتی بیش‌تر، خواننده را به مطالعهٔ آثار دیگر راهنمایی می‌کند.

۲،۶ ارزیابی محتوایی

۱. مزیت مهم کتاب تاریخ و نظریه در انسان‌شناسی این است که معلمی ماهر و متخصصی در انسان‌شناسی آن را با زبانی ساده و روشن برای دانشجویان نوشته است. متن کتاب روان و رساست و به‌سادگی فهمیده می‌شود، به‌گونه‌ای که دانشجویان با اندکی دانش زبان انگلیسی آن را متوجه می‌شوند. همین امر موجب می‌شود که کتاب طیف مخاطبان وسیع‌تری داشته باشد.

۲. این کتاب بیش‌تر مبانی، مسائل، و موضوعات انسان‌شناسی نظری را در برد دارد. از این رو، به‌عنوان مرجع نیز می‌توان از آن استفاده کرد. علاوه بر دانشجویان، همهٔ علاقه‌مندان به شناخت انسان و فرهنگ می‌توانند با خواندن آن با اندیشه و هستهٔ نظری این شاخه آشنا شوند.

۳. خلاصهٔ هر بخش در انتهای همان بخش آورده شده است که مطالب مهم و اساسی را به‌اختصار بیان می‌کند. هر فصل با فهرستی از مطالعات بیش‌تر به‌پایان می‌رسد. این امر سبب شده است تا خوانندگان بتوانند با نگاهی به خلاصه‌های ارائه‌شده تصویری کلی از مطالب کتاب داشته باشند.

۴. بارنارد در این اثر، پیش از آن‌که دیدگاه‌ها را به‌تفصیل بیان و آن‌ها را نقد و بررسی کند و دربارهٔ خاستگاه نظری آن‌ها بحث کند، کلیدواژه‌های اصلی مانند «مردم‌شناسی» در دیدگاه‌های مختلف را با دقت تعریف می‌کند. در ادامهٔ مباحث نیز، بحث‌های اصلی به مقدار شایسته تبیین شده‌اند و موضع نویسنده در این حوزه طرح شده است.

۵. بارنارد توانسته است حاصل زحمت و تلاش آشکار و پنهان صاحبان اندیشه را در حوزه‌های مرتبط در چهارچوبی آشکار و پیراسته به دوست‌داران علم عرضه کند.

به عبارت دیگر، نویسنده به خوبی توانسته است تاریخ تفکر انسان‌شناسی را واضح و مختصر بیان کند. این کتاب نمونه‌ای بارز از آثاری است که از هر سه ویژگی بهره برده‌اند.

۶. تاریخ نظریه انسان‌شناسی را نمی‌توان به سادگی در ۲۵۰ صفحه گنجاند، اما ساختار کتاب مدنظر به گونه‌ای است که جزئیات مهم و کامل را در چند صفحه فراهم می‌آورد، به خوانندگان امکان می‌دهد تا در خاستگاه و ریشه انسان‌شناسی سیر کنند، و خوانندگان می‌توانند به برخی از مسائل اساسی، که مقدمات رشد و تکامل این رشته را فراهم کرده‌اند، یا به برخی از افراد و مکاتب تأثیرگذار و اصلی، که راه‌حل‌های متعدد ارائه کرده‌اند، نگاهی گذرا بیندازند.

۷. ساختار و تقسیم‌بندی مباحث وضوح و نظم منطقی دارد و با شیوه‌ای جذاب مباحث مطرح شده است.

۸. واژه‌نامه تخصصی پایان کتاب به امتیازات آن افزوده است. واژه‌نامه تخصصی به خواننده کمک می‌کند که درگیر جست‌وجوی معنای واژگان در کتب دیگر نشود.

۹. مقدمه کتاب جامعیت کافی ندارد، تصویری از کل کتاب و ساختار آن به خواننده ارائه نمی‌کند، به عبارتی خواننده نمی‌تواند با خواندن مقدمه با کلیت کتاب آشنایی کافی پیدا کند، و در نتیجه خواننده این مقدمه نمی‌تواند به هرآنچه به متن مربوط است آگاهی یابد و به قضاوت منطقی درباره اثر بپردازد.

۱۰. با این که انسان‌شناسی با جامعه‌شناسی ارتباط مستقیم دارد، از ارتباط این دو و اختلاف یا اتفاق نظر درباره آن به اندکی بسنده شده و فقط در صفحه ۶ و ۷ در این باره مطالبی آورده شده است.

۱۱. تأکید بارنارد در بخش نتیجه‌گیری بر نظری و تاریخی نبودن اثر است، گرچه نام دیگری نمی‌توان بدان نهاد. در مقدمه کتاب تأکید دارد: «اگرچه این کتاب صرفاً درباره تاریخ انسان‌شناسی نیست، سلسله‌مراتب در آن رعایت شده است. تاریخ این تفکر، ویژگی‌ها، و اتفاقات در جهت درک آن لازم است»، اما خواننده در نهایت با گزارشی تاریخی از نظریه‌ها و مباحث خاص این رشته مواجه می‌شود.

۱۲. نویسنده در این کتاب به جزئیات رویکردها و اندیشه‌های نظریه‌پردازان این حوزه نپرداخته است. این ایجاز و اختصار عبارات و مطالب از وضوح مفهومی آن می‌کاهد و می‌توان گفت که توضیحات بیش‌تری لازم است.

۷. نتیجه‌گیری

آلن بارنارد، محقق و مدرس رشته انسان‌شناسی، کوشیده است تا در کتاب *تاریخ و نظریه در انسان‌شناسی* انواع نظریه‌های انسان‌شناسی و خاستگاه نظری آن‌ها را نشان دهد. این کتاب تلاشی برای نشان دادن ارتباطات پیچیده و تقابلات میان نظریه‌های متفاوت انسان‌شناسی است. نویسنده این ادعا را رد می‌کند که هدف کتابش ارائه تاریخ انسان‌شناسی است، اما می‌توان آن را در زمره یکی از چندین کتاب معرفی شده در حوزه تاریخ انسان‌شناسی دانست. مضمون اصلی *تاریخ و نظریه در انسان‌شناسی* بحث درباره نظریه‌های انسان‌شناسی است. هدف نویسنده ارائه نظریه‌های انسان‌شناختی از گذشته تا حال است. نویسنده تلاش می‌کند در سراسر اثر به دو اصل پای‌بند بماند: تداوم و انتقال اندیشه‌های انسان‌شناختی و تأثیر شخصیت‌های مهم در ادوار گذشته و حال.

مباحث مطرح شده صرفاً درصدد بیان واضح و مختصر مبانی نظری و نظریه‌های گسترده است و تاریخچه نظریه‌ها، مخالفان، و موافقان آن‌ها را در خود گنجانده است. بنابراین، مطالعات میدانی و توصیفی را نمی‌توان از کتاب مدنظر انتظار داشت. خواننده هرگز نباید از یاد برد که این کتاب فقط «درآمد» و «مقدمه»‌ای بر گستره بی‌شماری از اندیشه‌های انسان‌شناختی و تقریباً ناظر به تمام حوزه‌ها و زمان‌هاست؛ حوزه‌هایی که به پژوهش‌هایی مستقل نیازمندند. از این رو، نویسنده گاه ناچار بوده است برخی از حوزه‌ها، مفاهیم، یا برخی از متفکران را به‌صورتی بسیار کم‌رنگ‌تر از آنچه درخور آن‌ها بوده است، بررسی کند، اما باز هم باید گفت که باتوجه به هدف اساسی کتاب، که آشناسازی اولیه خوانندگان با اندیشه‌های پربرار انسان‌شناختی بوده است، نویسنده در این راه گویا چاره‌ای دیگر نداشته است.

در پایان، باید یادآوری کرد که انسان‌شناسی تحت تأثیر گذشته خود است. نظریه‌های انسان‌شناختی تاریخ پیچیده‌ای دارند. بارنارد بارها تکرار می‌کند که قرار نیست نظریه‌های قدیمی انسان‌شناسی با روی کار آمدن نظریه‌های جدید از بین بروند، بلکه جملگی در نظریه‌های جدید به‌کار گرفته می‌شوند و همه آن‌ها به یک اندازه اهمیت دارند.

پی‌نوشت

1. *History and Theory in Anthropology* (2000), Cambridge: Cambridge University Press, ISBN: 0-521-77432-2. 11th edition 2004.

کتاب‌نامه

فکوهی، ناصر (۱۳۸۳)، *تاریخ اندیشه و نظریه‌های انسان‌شناسی*، تهران: نی.

- Ahmed, A. S. (1986), *Toward Islamic Anthropology Definition, Dogma and Directions*, United States: New Era Publications.
- Barnard, A. (2000), *History and Theory in Anthropology*, United Kingdom: Cambridge University Press.
- Barrett, S. (1996), *Anthropology: A Student's Guide to Theory and Method*, Toronto: University of Toronto Press.
- Haviland, W. A. et al. (2011), *Anthropology: The Human Challenge*, Australia: Wadsworth Cengage Learning.
- Langness, L. L. (1974), *The Study of Culture*, California: Chandler & Sharp Publishers.
- McGee, R. J. and R. L. Warms (2012), *Anthropological Theory: An Introductory History*, United States: McGraw-Hill.

